نگاهی دوباره به اضافهٔ اقترانی

جهانگیر صفری*

مهدی احمدی**

چکیده

اغلب دستورنویسان سنتی در شرح اضافهٔ اقترانی از اضافهٔ استعاری کمک می‌گیرند، اما تفاوت زیادی بین این دو اضافه وجود دارد. مهم‌ترین این تفاوت‌ها در ساختار تشبیهی اضافهٔ استعاری است که اضافهٔ اقترانی چنین ساختاری ندارد.

برخلاف نظر دستوریان که مضاف را در اضافهٔ اقترانی قصد اصلی می‌دانند، آنچه در اضافهٔ اقترانی مدنظر است ترکیبِ مضاف و مضاف‌الیه است نه هریک از آنها به‌تنهایی. در اغلب جمله‌هایی که در آنها اضافهٔ اقترانی به‌کار رفته است با حذف مضاف یا مضاف‌الیه، جمله مفهومی کنایی پیدا می‌کند؛ مفهومی که از ترکیب اضافی به دست می‌آید.

راه‌کاری که دستورنویسان سنتی برای مشخص‌کردن ویژگی‌های اضافهٔ اقترانی بیان کرده‌اند نادرست است. دستورنویسانی هم که ازمنظر زبان‌شناختی به بررسی موضوع پرداخته‌اند نتوانسته‌اند حق مطلب را ادا کنند و به ظاهر ترکیب اکتفا کرده و همهٔ اضافه‌ها را در یک گروه بررسی و از تفاوت‌های معنایی آنها غفلت کرده‌اند.

نتیجهٔ تحقیق حاضر به این نکته منتهی شد که در توضیح اضافهٔ اقترانی نباید مقایسه‌ای بین اضافهٔ اقترانی و استعاری صورت گیرد. شباهت این دو اضافه صرفاً در ساختار «هسته+ـِ+ وابسته» است.

اگر در بررسی اضافه‌ها فقط ساختار مدنظر باشد، همهٔ اضافه‌ها در یک گروه قرار می‌گیرند اما صرفاً به ظاهر ترکیب اکتفاکردن کامل‌کنندهٔ مفاهیم دستوری نیست.

بهتر است در بررسی‌های دستوری ساختار و معنا با هم در کانون توجه قرار گیرند. با این نگاه در اضافهٔ اقترانی آنچه مدنظر است مفهوم کنایی این نوع اضافه است نه مضاف و مضاف‌الیه به تنهایی.

کلیدواژه‌ها: دستورزبان، گروه اسمی، وابستهٔ اسمی، مضاف و مضاف‌الیه، اضافهٔ اقترانی، ترکیب وصفی.

---

* دانشیار دانشگاه شهرکرد Safari_706@yahoo.com

** دانشجوی دکتری دانشگاه شهرکرد ahmady_me@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۱/۲۸ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۸/۱۹

دوفصلنامهٔ زبان و ادبیات فارسی، سال ۲۳، شمارهٔ ۷۸، بهار و تابستان ۱۳۹۴

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1394.23.78.11.0]

[DOI: 10.18869/acadpub.jpll.23.78.101]

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1394.23.78.11.0]

[DOI: 10.18869/acadpub.jpll.23.78.101]

مقدمه

از ویژگی‌های گروه اسمی، وابسته‌پذیربودنِ هستهٔ آن است. این وابسته اختیاری است. هسته گاه توانایی پذیرفتن چند وابسته را دارد. بین هسته و وابسته‌های آن حرف اضافهٔ ـِ قرار می‌گیرد. مضاف‌الیه از وابسته‌های پسینِ اسم است. در دستورزبان سنتی این فرایند را این‌گونه بیان می‌کنند: هرگاه دو کلمه پهلوی هم باشند و آخرِ کلمهٔ اولی کسره داشته باشد این دو کلمه نسبت به هم حالت اضافه دارند و اولی را مضاف و دومی را مضاف‌الیه می‌نامند (شریعت، ۱۳۷۹:۵۰). این تعریف با الفاظی دیگر در دستورهای جدید نیز مطرح شده است: اگر پس‌از اسمی نقش‌نمای اضافه (کسره) بیاید، کلمهٔ بعد از آن، اگر اسم یا در حکم اسم باشد، مضاف‌الیه است و گرنه صفت (وحیدیان‌کامیار و عمرانی، ۱۳۸۱: ۷۹).

ترکیب مضاف و مضاف‌الیه می‌تواند به معناهای متعددی اشاره کند. این معناها را به دسته‌های گوناگون تقسیم کرده‌اند. *دستور پنج‌استاد* اضافه را در پنج گروه: اضافهٔ ملکی، تخصیصی، بیانی، تشبیهی و استعاری دسته‌بندی کرده است (قریب و دیگران، ۱۳۷۸: ۵۰). شریعت انواع اضافه را در نُه گروه تقسیم‌بندی می‌کند: اضافهٔ ملکی، بیانی، توضیحی، تشبیهی، استعاری، اقترانی، بنوت یا فرزندی، تخصیصی یا اختصاصی و توصیفی (شریعت، ۱۳۷۹: ۵۶-۵۴).

فرشیدورد نیز تقسیم‌بندی دقیقی ارائه می‌دهد: ابتدا متمم اسم را به دو گروه مضاف‌الیه و شبه مضاف‌الیه تقسیم می‌کند. در ادامه مضاف‌الیه را در چهارگروه اضافهٔ اختصاصی (که شامل ملکی، تخصیصی و اقترانی می‌شود)، بیانی (که شامل اضافهٔ تشبیهی، فاعلی، مفعولی، تأکیدی و اشتمالی می‌شود)، تبعیضی و تعظیمی دسته‌بندی می‌کند (فرشیدورد، ۱۳۸۸: ۲۲۳-۲۱۸).

این نوع تقسیم‌بندیِ معنایی برای ترکیب اضافی در دیگر کتاب‌های دستورزبان (برای نمونه مشکوه‌الدینی، ۱۳۸۴: ۱۵۸ و غلامعلی‌زاده، ۱۳۷۷: ۶۴) نیز دیده می‌شود.

طرح مسئله

ارتباط معنایی بین مضاف و مضاف‌الیه در دو گروه اضافهٔ استعاری و اقترانی بسیار شبیه هم است. با توجه به اینکه اضافهٔ اقترانی ازلحاظ ساختاری بسیار به اضافهٔ استعاری شبیه است، این مقاله سعی می‌کند به این سؤالات پاسخ دهد:

۱. چه ارتباطی بین اضافهٔ اقترانی و استعاری وجود دارد؟

۲. با توجه به اینکه اغلب دستوریان برای شرح اضافهٔ اقترانی از اضافهٔ استعاری استفاده می‌کنند آیا می‌توان این دو اضافه را یکی دانست و اضافهٔ اقترانی را زیر عنوان استعاری قرار داد؟

۳. آیا می‌توان مضاف‌الیه را در این اضافه صفت در نظر گرفت؟

۴. آیا می‌توان با نگاه ساختاری به این مبحث و حذف معنا از آن به یک تعریف جامع از اضافه دست یافت که تمام انواع اضافه را شامل شود؟

پیشینهٔ تحقیق

تعداد اندکی از دستورشناسانِ سنتی به بررسی اضافهٔ اقترانی پرداخته‌اند. از مهم‌ترین آنها می‌توان به این موارد اشاره کرد: شریعت ۳۶۳:۱۳۷۵ و ۱۳۷۹: ۵۴؛ شفیعی، ۷۰:۱۳۷۷؛ انوری و احمدی‌گیوی، ۱۳۸۷: ۱۲۹؛ ارژنگ، ۸۱:۱۳۷۴؛ معین،۹۲:۱۳۷۰ و ۱۳۹ به بعد و ۱۵۲ به بعد؛ فرشیدورد، ۲۱۹:۱۳۸۸ و ۱۳۲؛ نوبهار، ۱۲۸:۱۳۸۹.

زبان‌شناسان در بررسی گروه‌های دستوری از دیدگاه زبان‌شناسی به ساختار ظاهری ترکیب‌ها توجه کرده‌اند. باطنی در بررسی وابسته‌های پی‌رو بدون توجه به ارتباط معنایی که بین این نوع ترکیب‌ها وجود دارد، صرفاً به بیان جایگاه این وابسته‌ها باتوجه به هسته پرداخته است (باطنی، ۱۳۸۰: ۱۴۶به بعد). افراشی به بیان این نکته بسنده کرده است که ترکیب‌های نحوی اضافی درنتیجهٔ هم‌نشینی دو اسم پدید می‌آیند. یکی از این دو اسم نقش مضاف و دیگری نقش مضاف‌الیه دارد (افراشی، ۱۳۸۹: ۹۷). ماهوتیان توصیف اسم با ساخت اضافه را ابزاری برای توصیف اسم نام می‌برد و به دسته‌بندی این نوع توصیف در چهار گروه مضاف‌الیه، وصفی، بدل، و نام و نام خانوادگی بسنده می‌کند (ماهوتیان، ۱۳۹۰: ۷۵). غلامعلی‌زاده نیز در بحث وابسته‌های پسین اسم از وابسته‌های گروه اسمی و گروه صفتی نام می‌برد (غلامعلی‌زاده، ۱۳۷۷: ۶۴ به بعد).

اضافهٔ اقترانی در دستورهای سنتی

خلاصه موارد مطرح‌شده در شناخت اضافهٔ اقترانی به شرح زیر است:

اغلب دستوریان برای توضیح اضافهٔ اقترانی از اضافهٔ استعاری استفاده کرده‌اند (انوری و احمدی گیوی: ۱۳۸۷: ۱۲۹؛ ارژنگ، ۱۳۷۴: ۸۱؛ معین، ۱۳۷۰: ۱۵۳؛ شریعت، ۱۳۷۹: ۵۴).

بین مضاف و مضاف‌الیه رابطهٔ اقتران وجود دارد (اولی دارای دومی است) (شریعت، ۱۳۷۹: ۵۴؛ انوری و احمدی گیوی، ۱۳۸۷: ۱۲۹؛ معین، ۱۳۷۰: ۱۳۹؛ نوبهار، ۱۳۸۹: ۱۳۲).

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1394.23.78.11.0]
[DOI: 10.18869/acadpub.jpll.23.78.101]

نسبت مضاف و مضاف‌الیه اقتران معنوی است (مضاف‌الیه حال است برای مضاف) (شفیعی، ۱۳۷۷: ۷۰ به نقل از *قیاس‌اللغات*).

مضاف‌الیه اسم معنی است (شریعت، ۱۳۷۹: ۵۴؛ انوری و احمدی گیوی، ۱۳۸۷: ۱۲۹).

مضاف جزئی از بدن انسان است (شریعت، ۱۳۷۹: ۵۴).

در اضافهٔ اقترانی تشبیهی وجود ندارد (انوری و احمدی‌گیوی، ۱۳۸۷: ۱۳۰). به عبارتی دیگر در اضافهٔ اقترانی علاقهٔ تشبیه وجود ندارد (ارژنگ، ۱۳۷۴: ۸۱).

در اضافهٔ اقترانی برخلاف اضافهٔ استعاری غرض اصلی بیشتر مضاف است نه مضاف‌الیه (انوری و احمدی‌گیوی، ۱۳۸۷: ۱۳۰؛ معین، ۱۳۷۰: ۱۵۳).

اگر مراد از اضافه مشبه باشد اقترانی و اگر مشبه‌به باشد استعاری است (معین، ۱۳۷۰: ۱۵۲ به نقل از *غیاث‌اللغات*).

اضافهٔ اقترانی اضافهٔ حقیقی است اما اضافهٔ استعاری مجازی است (معین، ۱۳۷۰: ۹۲).

تعریف اضافهٔ اقترانی و استعاری گاهی بر هم صادق‌اند (معین، ۱۳۷۰: ۱۵۳).

اضافهٔ اقترانی و استعاری یکی هستند (شریعت، ۱۳۷۹: ۵۴).

مثال‌هایی که دستورنویسان برای اضافهٔ اقترانی آورده‌اند محدود و معدود است و با چند مثال محدود که با تعریف و شروط اعلام‌شدهٔ آنها مطابق است بحث را به پایان برده‌اند. این مثال‌ها شامل موارد زیر است:

دست حاجت، پای نیاز، چشم امید (شریعت، ۱۳۷۹: ۵۴). دست شادی، سر ارادت، خرقهٔ سالوس (شفیعی، ۱۳۷۷: ۷۰). دست ادب، پای ارادت، دیدهٔ احترام، نظر تحسین، نگاه حسرت، سر تعظیم، چشم ادب (انوری و احمدی‌گیوی، ۱۳۸۷: ۱۳۰) دست ادب، نگاه تمنا (ارژنگ، ۱۳۷۴: ۸۱). چشم رحمت، دیدهٔ آز، دست وزارت، پای ارادت، دست رد، دست جود، امشب باران، چشم عقیدت، انامیل نیاز، سر ارادت، دست ادب، نامهٔ عنایت (معین،۱۳۷۰: ۱۳۹ تا ۱۵۳). زبان شکر، سر تعظیم، دیدهٔ منت، پای ارادت، چشم ادب، دست حاجت، دست تغابن، زانوی تعبّد (نوبهار، ۱۳۸۹: ۱۳۲). چشم انتظار، انگشت محبت، پای ارادت (وفایی، ۱۳۹۰: ۵۴).

شاید بتوان به تمام نمونه‌های ذکرشده در کتاب‌ها این موارد را هم اضافه کرد: دست دریغ، دست محبت، دست انابت، روی ملال، گوش اطاعت، گوش استماع، اشک شوق، دندان تحیر، پای تعدی، پای بطلان، انگشت تعجب، چشم احترام، دیدهٔ محبت، گوش توجه، چشم اعتنا، قلم عفو.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1394.23.78.11.0]
[DOI: 10.18869/acadpub.jpll.23.78.101]

نقد منابع

مطالب مطرح‌شده را می‌توان در عنوان‌های زیر بررسی کرد:

۱. اضافهٔ اقترانی و اضافهٔ استعاری

۱. ۱. شریعت اضافهٔ اقترانی و استعاری را یکی دانسته و نوشته است هر اضافهٔ اقترانی اضافهٔ استعاری هم است (شریعت، ۱۳۷۹: ۵۴). معین بر همین مسئله با قید "گاهی" تأکید کرده است (معین، ۱۳۷۰: ۱۵۳). معین در توضیح اینکه گاهی تعریف استعاری بر اقترانی هم صادق است مثال "دست رد" را می‌آورد. برای صادق‌نبودن تعریف این دو اضافه ترکیب "امشب باران" را در جملهٔ زیر آورده است:

(۱) امشب باران به ما ده گوشه‌ای تا بیابی در قیامت توشه‌ای

(مثنوی، نقل از معین،۱۳۷۰:۱۴۰ و ۱۵۲)

اگر به بافت جمله دقت کنیم "امشب باران" اضافهٔ اقترانی نیست و همان "امشب بارانی" است و "بارانی" صفت است و نه مضاف‌الیه.

۱. ۲. در توضیح اضافهٔ استعاری دستوریان گفته‌اند مضاف در غیر معنی حقیقی خود به‌کار می‌رود، چنان‌که دست در جملهٔ (۲) به معنی حوادث به‌کار رفته است (انوری و احمدی گیوی، ۱۳۸۷: ۱۲۹؛ قریب و دیگران، ۱۳۷۸: ۵۱).

(۲) «دست روزگار، سنگِ جدایی میان من و شما انداخت».

اگر به ترکیب اضافی در جمله‌هایی مانند (۳)(۴)(۵)(۶) دقت کنیم، معلوم می‌شود این ویژگی اضافهٔ استعاری در آنها صدق نمی‌کند. مضاف در جمله‌های ذکرشده در معنای غیرحقیقی به‌کار نرفته است. آنچه در اضافهٔ اقترانی مهم است و باید به آن توجه شود این است که ترکیب مضاف و مضاف‌الیه مدنظر است و بار معنایی برعهدهٔ ترکیب این دو است.

(۳) سر ارادت ما و آستان حضرت دوست که هر چه بر سر ما می‌رود ارادت اوست

(حافظ نقل از شفیعی، ۱۳۷۷: ۷۰)

(۴) «دست رد به سینهٔ کسی نمی‌گذارد» (معین، ۱۳۷۰: ۱۴۰).

(۵) آز را دیدهٔ بینا دل من بود بدام کور کردی به عطاهای گران دیدهٔ آز

(فرخی سیستانی)

(۶) ما را به چشم کرد که تا صید او شدیم زان پس به چشم رحمت بر ما نظر نداشت

(خاقانی، همان: ۱۵۳)

۱. ۳. نکتهٔ مهم در ساختار اضافهٔ اقترانی، نبودن تشبیه در آن است. تشبیه پایهٔ تمام اضافه‌های استعاره‌ای است. در "دست ادب" به نظر می‌رسد "ادب" به انسانی تشبیه شده که دست از لوازم مشبه‌به آن است، اما وقتی ترکیب اضافه در ساختار جمله قرار می‌گیرد

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1394.23.78.11.0]
[DOI: 10.18869/acadpub.jpll.23.78.101]

نبودن تشبیه در آن بهتر مشخص می‌شود. ارژنگ تفاوت این دو را در وجود یا فقدان علاقهٔ تشبیه می‌داند (ارژنگ، ۱۳۷۴: ۸۱).

یکی‌دانستن استعاری و اقترانی (شریعت، ۱۳۷۹: ۵۴) از آنجا ناشی می‌شود که ساختار اضافی را در خارج از بافت جمله بررسی کرده‌اند. "دست صبا" و "دست رد" در خارج از ساختار جمله تفاوت مهمی با هم ندارند. اما اگر جملهٔ «دست رد به سینهٔ کسی نمی‌گذارد» با جملهٔ زیر مقایسه شود تفاوت آنها آشکار می‌شود.

(۷) **دست صبا به زلف سمن شانه می‌زند ابر بهار نعرهٔ مستانه می‌زند**

(انوری و احمدی‌گیوی، ۱۳۸۷: ۱۲۹)

۱. ۴. نکتهٔ دیگری که دستوریان به آن اشاره می‌کنند این است که در اضافهٔ اقترانی برخلاف اضافهٔ استعاری غرض اصلی بیشتر مضاف است نه مضاف‌الیه (همان، ۱۳۰؛ معین، ۱۳۷۰: ۱۵۳). این نکته نیز کلیت ندارد و در خیلی از موارد حتی اشتباه است. اغلب با حذف مضاف‌الیه کلمهٔ دیگری در ترکیب با مضاف مفهوم اصلی را می‌رساند و مضاف به‌تنهایی کاربرد معنای مدنظر را ندارد.

در جملهٔ (۸) غرض اصلی "چشم" نیست:

(۸) چشم امید به کرم شما دارم
- (الف) چشم به کرم شما دارم (حذف مضاف‌الیه)
- (ب) امید به کرم شما دارم (حذف مضاف)

هردو جملهٔ شمارهٔ ۸ (الف و ب) بدون ساختار اضافی نیز درست است. "چشم‌داشتن" مفهوم کنایی انتظارکشیدن و امیدداشتن می‌دهد (ثروت، ۱۳۷۹: ۱۵۱).

(الف) من به دیده در او می‌نگرم (حذف مضاف‌الیه)

(۹) من به دیدهٔ احترام در او می‌نگرم.

(ب) من به احترام در او می‌نگرم (حذف مضاف)

جملهٔ ۹الف ـ که در آن مضاف‌الیه حذف شده ـ اشتباه و دارای حشو است. اما جملهٔ ۹ب با توجه به اینکه مفهوم "دیدن" در فعل "نگریستن" وجود دارد ترکیب "به احترام نگاه‌کردن" ازنظر مفهومی درست است و جمله معنای کاملی دارد. جملهٔ «چشم ادب‌نگر پدر را» نیز مانند جملهٔ (۹) است:

(۱۰) با چشم ادب نگر پدر را.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1394.23.78.11.0]
[DOI: 10.18869/acadpub.jpll.23.78.101]

(۱۱) دست حاجت پیش کسان دراز کرد
- الف) دست پیش کسان دراز کرد (حذف مضاف‌الیه)
- ب) حاجت پیش کسان دراز کرد (حذف مضاف)

جملهٔ ۱۱الف مفهوم کنایی دارد. «دست پیش کسان درازکردن یا دست پیش کسی داشتن» کنایه از گدایی است (ثروت، ۱۳۷۹: ۲۱۴) و ترکیب «دست پیش کسان درازکردن» جایگزین مضاف‌الیه شده است.

همان‌طورکه مشاهده شد، در هیچ‌یک از جمله‌ها نمی‌توان به صورت دقیق مشخص کرد که مضاف مدنظر است یا مضاف‌الیه. جمله‌های ۸ الف و ب مفهوم کنایی دارند. در جملهٔ ۱۱ ″حاجت″ بیشتر ویژگی ″دست″ را بیان می‌کند و ″دست″ را توصیف می‌کند، حالت وصفی دارد و با نبودن کلمهٔ ″حاجت″، کل جملهٔ ۱۱ الف مفهوم ″نیازمندبودن″ را می‌رساند. جمله‌های ۸ ب، ۹ب و ۱۰ب بدون داشتن مضاف معنای کاملی دارد. پس غرض اصلی مضاف نیست، بلکه قصد اصلی ویژگی‌ای است که به مضاف اضافه شده است.

(۱۲) دست ادب بر سینه نهاد
- الف) دست بر سینه نهاد (حذف مضاف‌الیه)
- ب) ادب بر سینه نهاد (حذف مضاف)

در جملهٔ ۱۲ اگر مضاف حذف شود جمله بی‌معنی یا نارسا می‌شود، اما اگر مضاف‌الیه حذف شود، نقصی در ساختار نحوی جمله ایجاد نمی‌شود. ۱۲ الف: «دست بر سینه‌نهادن» مفهوم کنایی احترام‌گذاشتن را دربردارد و ادب ویژگی دست را بیان می‌کند که با نبودنش کل جمله مفهوم احترام را برعهده دارد. در اغلبِ مثال‌های ذکرشده برای این نوع اضافه همین مسئله وجود دارد و با نبودن مضاف‌الیه جمله مفهوم اصلی را بیان می‌کند.

(۱۳) پای ارادت در پیش نهادم
- الف) پای در پیش نهادم (حذف مضاف‌الیه)
- ب) ارادت در پیش نهادم (حذف مضاف)

در جملهٔ ۱۳ حذف کلمهٔ ″ارادت″ ایرادی در ساختار نحوی جمله ایجاد نمی‌کند، جمله هم مفهوم ″ارادت″ را بیان نمی‌کند. ترکیب ″پای ارادت″ با ترکیب‌هایی چون ″دست ادب″ و ″دست حاجت″ فرق دارد، چون ″پای در پیش نهادن″ مفهومی غیر از ″پای ارادت در پیش

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1394.23.78.11.0]
[DOI: 10.18869/acadpub.jpll.23.78.101]

نهادن″ دارد و ″ارادت″ ویژگی ″پا″ را بیان می‌کند. جملهٔ ۱۴ نیز همانند جمله‌های قبلی است:

(۱۴) قلم عفو بر گناهان او کشید
- الف) قلم بر گناهان او کشید (حذف مضاف‌الیه)
- ب) عفو بر گناهان او کشید (حذف مضاف)

″قلم‌کشیدن بر″ مفهوم کنایی بخشش و عفو را همراه دارد (ثروت، ۱۳۷۹: ۳۸۰).

۲. مضاف‌الیه حال است برای مضاف

مفهوم حال برگرفته از قواعد زبان عربی است و اغلب ″درحالی‌که″ معنا شده است. جمله‌های ۱۵ و ۱۶ با استفاده از این قاعده به صورت جمله‌های ۱۷و۱۸ بازنویسی می‌شوند:

۱۵) پای ارادت را بریدم

۱۶) دست ادب را شکستم

۱۷) پای در حال ارادت را بریدم

۱۸) دست در حال ادب را شکستم

بازنویسی این جمله‌ها به صورت حال‌بودن مضاف‌الیه برای مضاف باعث شده است که جمله‌ها از مفهوم کنایی خارج شوند و بریدن و شکستن دقیقاً بر پا و دست واقعی اطلاق شوند نه بر مفهوم کنایی آنها. ″درحال ادب″ و ″درحال ارادت″ در جمله حالت قیدی دارند. همین اتفاق برای جملهٔ ۱۹ هم می‌افتد.

(۱۹) شما دست شادی بخوردن برید بیک هفته اندر چمید و چرید

(شاهنامه، ۱۴۲۵/۵، شفیعی، ۱۳۷۷:۷۰)

در تکمیل مفهوم اضافهٔ اقترانی در حاشیهٔ صفحه به نقل از *غیاث‌اللغات* اشاره شده است که مضاف‌الیه حال است برای مضاف. نمونه‌ای که شفیعی ذکر کرده جملهٔ ۱۹ است. ″دست شادی″= دست که نشانهٔ شادی در آن است← در عبارت «شما دست شادی به خوردن برید= با شادی مشغول خوردن شوید»، ″شادی″ حالت دست‌بردن را بیان می‌کند و وجه قیدی دارد نه اضافه. خارج از ساختار شعری جملهٔ ۱۹ به صورت زیر نقل می‌شود:

(۲۰) به شادی دست به خوردن برید.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1394.23.78.11.0]
[DOI: 10.18869/acadpub.jpll.23.78.101]

اضافهٔ اقترانی و صفت

در ساختار اضافهٔ اقترانی مضاف‌الیه ویژگی مضاف را بیان می‌کند. با این توضیح آیا می‌توان این نوع ترکیب را وصفی خواند؟

۱. دستورنویسان صفت را این‌گونه تعریف کرده‌اند: کلمه‌ای است برای مقیدساختن اسم و بیان چگونگی اسم (خیام‌پور، ۱۳۷۵: ۴۹). صفت ازلحاظ معنی به حالت و چگونگی اسم اشاره می‌کند (مشکوه‌الدینی، ۱۳۸۴: ۹۸؛ نوبهار، ۱۳۸۹: ۱۴۲). همین ویژگی‌ها در کتاب‌های دیگر نیز تکرار شده است.

ارژنگ (۱۳۷۴: ۷۵)، شریعت (۱۳۷۹: ۱۸)، *پنج‌استاد* (۱۳۷۸: ۵۲)، لازار (۱۳۸۹: ۱۰۴) گلفام (۱۳۸۹: ۳۳)... تفاوت‌هایی را برای ترکیب وصفی و اضافی بیان کرده‌اند که خلاصهٔ آن به این شرح است:

صفت ازنظر شمار تغییر نمی‌کند.

صفت می‌تواند پسوندهایی را که مبین درجات مقایسه است بگیرد (اغلب صفات مدرج‌اند: آب گرم‌تر).

می‌توان پیش‌از صفت قیدی آورد که آن را توصیف کند (آب خیلی‌گرم).

فقط موصوف نشانهٔ جمع می‌گیرد و صفت درحالی‌که جانشین اسم شود می‌تواند نشان جمع بگیرد، اما در مضاف و مضاف‌الیه هر دو قسمت می‌توانند نشانهٔ جمع بگیرند (درهای باغ؛ در باغ‌ها؛ درهای باغ‌ها).

در ترکیب وصفی مقصود از صفت همان موصوف است.

خیام‌پور می‌گوید: در دو ترکیب "کتاب خوب" و "کتاب علی"، "علی" و "خوب" برای "کتاب" قید هستند،، زیرا "کتاب" را از اطلاق بیرون می‌آورند و تخصیص می‌دهند. منتها با این فرق که در مثال نخستین قید و مقید در مصداق (یعنی در خارج) یکی هستند، ولی در مثال دوم دو چیزند. با این معنی که "خوب" در خارج جز همان "کتاب" چیز دیگر نیست، ولی "علی" به‌جز "کتاب" است. در مثال اول، فرمول "الفی که ب است" صدق می‌کند: کتابی که خوب است. در مثال دوم، فرمول "الف از آن ب است" صدق می‌کند: کتاب از آن علی است (خیام‌پور، ۱۳۷۵: ۵۰).

هیچ‌یک از دو فرمول خیام‌پور در اضافهٔ اقترانی صدق نمی‌کند: "دستی که ادب است" یا "دستی که از آن ادب است". یعنی طبق فرمول‌های خیام‌پور این ترکیب نه در دستهٔ ترکیب تقییدی (ترکیب اضافی) قرار می‌گیرد و نه در گروه ترکیب توصیفی (همان).

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1394.23.78.11.0]
[DOI: 10.18869/acadpub.jpll.23.78.101]

۲. تعدادی از کلمات که در اصل اسم‌اند هرگاه به منظور بیان چگونگی به‌کار روند و ویژگی‌های صفت را بپذیرند صفت به‌شمار می‌آیند.

(۲۱) او پسرِ انسانی است.

انسان که در اصل اسم است در این جمله ویژگی صفت را پذیرفته است. خیام‌پور در توضیح اسم‌هایی که اسم قبل‌از خود را وصف می‌کنند این نمونه‌ها را نقل می‌کند: "فردای قیامت"، "جامهٔ حریر" و توضیح می‌دهد که هرچند این ترکیب‌ها را ترکیب اضافی می‌دانند و آن را نوعی اضافهٔ بیانی می‌نامند، اگر بخواهیم در تدوین قواعد دستوری معنا را رهنمای خود سازیم باید این ترکیب‌ها را وصفی بنامیم (خیام‌پور، ۱۳۷۵: ۴۵).

نوبهار این‌گونه اضافه‌ها را اضافهٔ وصفی می‌نامد و می‌گوید: در این نوع اضافه مضاف‌الیه با آنکه اسم است در مفهوم صفت برای مضاف به‌کار می‌رود: "آب یخ" و "آدمِ مرد". فرق این اضافه با ترکیب وصفی در این است که در اضافهٔ وصفی مضاف‌الیه، الزاماً اسم در معنی صفت است، به‌گونه‌ای که می‌تواند با لفظ "تر" هم همراهی کند؛ مانند "آدم انسان‌تر"، ولی در ترکیب وصفی واژهٔ وابسته از گونه‌های صفت است نه اسم (نوبهار، ۱۳۸۹: ۱۳۱). در ترکیب "چشم انتظار" (وفایی، ۱۳۹۰: ۵۴) این ویژگی دیده می‌شود:

(۲۲) او چشم‌انتظار است ← او چشم‌انتظارتر از همه است.

۳. گاهی اسم قابلیت تأویل‌شدن به صفت را هم دارد، مثلاً "تهران پایتخت" قابل تأویل به این صورت است: "تهران پایتخت باشنده" (خیام‌پور، ۱۳۷۹: ۵۴).

بعضی ترکیب‌های اضافهٔ اقترانی را می‌توان به صفت تأویل کرد: "پای ارادت دارنده". اما این قاعده نیز کلیت ندارد: "انگشت تعجب دارنده". در ترکیب‌هایی چون "گوش استماع" و "دست انابت"، اگر طبق توصیهٔ خیام‌پور معنا مدنظر قرار گیرد، در اضافهٔ اقترانی اسم دوم مضاف را دارای ویژگی خاصی می‌کند و آن را توصیف می‌کند. آیا در عبارت "دست جود"، جود توصیف‌کنندهٔ دست است یا کل عبارت مفهوم بخشندگی را بیان می‌کند؟ "پای بطلان" و "قلم عفو" نیز اسم قبل را توصیف نمی‌کند. "پای، قلم و دست" مجازند و کل ترکیب مفهوم مجازی دارد.

تعدادی از ویژگی‌های صفت در اضافهٔ اقترانی هم کاربرد دارد: مضاف‌الیه قابل جمع‌بستن نیست؛ مضاف‌الیه ازنظر شمار تغییر نمی‌کند و فقط مضاف می‌تواند نشانهٔ جمع بگیرد. اما همان‌طورکه ملاحظه شد تفاوت‌های اساسی بین صفت و اضافهٔ اقترانی وجود دارد. شاید مهم‌ترین تفاوت این باشد که در ترکیب وصفی مقصود موصوف است. در جملهٔ ۲۳ آنچه مدنظر است "مرد" است (هرچند اگر دقت شود واژهٔ "مرد" با ترکیب "مرد قوی"

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1394.23.78.11.0]
[DOI: 10.18869/acadpub.jpll.23.78.101]

تفاوت دارد). حذف صفت تغییری در مفهوم کلی ایجاد نمی‌کند و جمله هم معنـای کنـایی پیدا نمی‌کند.

(۲۳) مرد قوی و پردل تسلیم عاطفه نمی‌شود (انوری و احمدی‌گیوی، ۱۳۸۷: ۱۷۴).

اما در ترکیب‌های اضافی اقترانی مقصود ترکیبِ "مضاف و مضاف‌الیه" اسـت و تکیـه بـر اینکه قصد گوینده فقط مضاف است یا مضاف‌الیه، همان‌طورکه قبلاً شرح داده شـد، اشـتباه است. هرچند مضاف‌الیه در اضافهٔ اقترانی قرابت زیادی با صفت دارد، ایـن ویژگـی‌هـا باعـث نمی‌شود که اضافهٔ اقترانی در گروه ترکیب‌های وصفی قرار گیرد.

راه‌حل

نگاه اغلب دستورنویسان به مقولهٔ اضافه در زبان فارسی نگاهی سـاختاری‌ـ معنـایی اسـت. هرچند بعضی دستورنویسان پیشنهاد می‌دهند به‌جای استفاده از تعریف‌های معنـایی شـاید بهتر باشد به نشانه‌های ظاهری اکتفا شود و ملاک‌های صوری بـرای شـناخت کـافی اسـت (وحیدیان‌کامیار و عمرانی، ۱۳۸۱: ۵). کنارگذاشتن معنا و نگاهی صرفاً مکانیکی به زبـان از پیشنهادهای ساختارگرایان است. نکتهٔ جالب توجه اینجاست که هیچ زبان‌شناسی عملاً این شیوه‌ها را به‌کار نبست. آنچه در عمل اتفاق می‌افتد این است که زبان‌شناسـان در کـشف و شناسایی واج‌ها از اطلاعات دستوری و معنایی و در شناخت تکواژها از اطلاعات معنایی کـه در دست داشتند استفاده می‌کردند (باطنی، ۱۳۸۰: ۹۰). برای نمونه آنجاکـه غلامعلـی‌زاده به بررسی وابسته‌های پسین اسم می‌پردازد، با واردکردن معنا این وابسته‌ها را به دسته‌هایی چون گروه اسمی و گروه صفتی تقسیم می‌کند (غلامعلی‌زاده، ۱۳۷۷: ۶۴ به بعد).

تحقیقات امروزی نیز به اثبات رسانده است اطلاعاتی که شنونده برای تعبیر یک جملـهٔ زبان از آنها استفاده می‌کند همهٔ نشانه‌های صوری قابل برداشت در روساخت زبان یا زنجیرهٔ گفتار را ندارد (همان: ۸۷) و لازم است اغلب به زیرسـاخت نیـز توجـه شـود. پـرداختن بـه مبحث اضافه در زبان فارسی نیز از مواردی است که نگاه بـه آن بایـد سـاختاری‌ـ معنـایی باشد.

ازنظر ساختاری باید گفت در گسترش‌پذیری هسته وقتی بـین هـسته و وابـسته حـرف اضافهٔ ـِ قرار می‌گیرد، ساختاری بدین‌شکل به وجود می‌آید: هسته+ـِ+وابسته. ایـن وابـسته می‌تواند از یک تا چند واحد گسترش یابد و همهٔ این نوع ترکیـب‌هـا را ازلحـاظ سـاختاری ترکیب اضافه نامیده‌اند. اما برای عبور از این مرز و مشخص‌کردن دقیـق‌تـر نـوع ترکیـب‌هـا ـحتی در تقسیم به گروه‌هایی چون صـفت و گـروه اسـمی‌ـ معنـای ترکیـب لازم اسـت و

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1394.23.78.11.0]
[DOI: 10.18869/acadpub.jpll.23.78.101]

اینجاست که تقسیم‌بندی سنتی وارد مباحث دستوری جدید می‌شود و انواع اضافه مطرح می‌شود. لازار نیز تأکید می‌کند که نقش اضافی هیچ‌گونه اطلاعی درباب رابطهٔ معنای هسته و وابسته نمی‌دهد و ماهیت این رابطه صرفاً از معنی الفاظ و بافت کلام به دست می‌آید (لازار، ۱۳۸۹: ۹۰). با توجه به ساختار هسته+ـِ+وابسته همهٔ ترکیب‌های اضافی و وصفی ساختاری مشابه دارند. اما وقتی به مقولهٔ معنی در این ترکیب‌ها دقت شود، ماهیت‌های گوناگونی به وجود می‌آید. در بحث معنی خیلی از قوانینی که برای اضافهٔ اقترانی بیان کردیم زائد است. برای مثال، ساختار اضافهٔ اقترانی شبیه استعاری است، ولی در معنی تفاوت بسیاری با هم دارند. در اضافهٔ استعاری مبنا بر تشبیه است، اما در اقترانی هیچ تشبیهی به‌کار نرفته است.

وحیدیان‌کامیار و عمرانی انواع اضافه را براساس رابطهٔ بین مضاف و مضاف‌الیه دو نوع می‌دانند: تعلقی و غیرتعلقی. در اضافهٔ تعلقی بین مضاف و مضاف‌الیه رابطهٔ مالکیت یا وابستگی وجود دارد، اما در اضافهٔ غیرتعلقی چنین رابطه‌ای نیست.

اضافهٔ تعلقی: پرواز پرنده، پسر همسایه، تخت جمشید، جویندهٔ نام، گفتن راز.

ایشان برای شناخت اضافهٔ تعلقی از غیرتعلقی موارد زیر را نام می‌برند:

الف) در اضافهٔ تعلقی می‌توان مضاف و مضاف‌الیه را جمع بست: گفتن راز، عنوان نامه‌ها، پر پرندگان (وحیدیان‌کامیار و عمرانی، ۱۳۸۱: ۸۰).

ب) اگر به هر دلیلی مثل خاص‌بودن، نتوان مضاف‌الیه را جمع بست، با جابه‌جایی مضاف و مضاف‌الیه در اضافهٔ تعلقی و افزودن فعلِ "دارد" می‌توان یک جملهٔ سه‌جزئی مفعول‌دار ساخت: دیوان حافظ= حافظ دیوان دارد؛ عنوان نامه= نامه عنوان دارد.

اضافه‌ای که قواعد بالا دربارهٔ آنها صدق نکند غیرتعلقی است: دست طمع، گل لاله، کوزهٔ سفال (همان: ۸۱). هیچ‌یک از شروط اضافهٔ تعلقی بر اضافهٔ اقترانی صدق نمی‌کند و این اضافه در گروه غیرتعلقی قرار می‌گیرد. اضافه‌های غیرتعلقی به ساختار وصفی نزدیک‌اند، ولی وصفی صورت نمی‌گیرد. اضافهٔ اقترانی باوجود شباهت ظاهری به اضافهٔ استعاری امکان دسته‌بندی زیر این نام را ندارد و تفاوت مفهومی بسیار زیادی با اضافهٔ استعاری دارد. پس نمی‌توان گفت اضافهٔ استعاری چه ویژگی باید داشته باشد تا اضافهٔ اقترانی به حساب آید.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1394.23.78.11.0]
[DOI: 10.18869/acadpub.jpll.23.78.101]

نتیجه‌گیری

نگاه مکانیکی صرف به مقوله‌های دستوری کامل‌کنندهٔ مفاهیم نیست. اگر در بررسی انواع وابسته‌های پسین اسم فقط به ساختار توجه شود کافی است که انواع این وابسته‌ها را صرفاً وابسته‌های پسین اسم بنامیم. هر نوع تقسیم‌بندی دیگر که اغلب دستوریان صورت داده‌اند از ساختار ترکیب فراتر است. برای بررسی دقیق مفاهیم دستوری باید از هردو مقولهٔ ساختار و معنا کمک گرفت. حتی زبان‌شناسانی که خواسته‌اند از نگاه ساختاری دستورزبان بنویسند ناخواسته در اغلب موارد معنا را هم دخیل کرده‌اند. ساده‌ترین نمونهٔ آن تقسیم وابسته‌های اسم به دو دستهٔ اسم و صفت است که بدون توجه به معنا این تقسیم‌بندی وجود خارجی ندارد.

نکتهٔ مهم در انواع اضافه این است که باید در ساختار جمله به دسته‌بندی اضافه‌ها پرداخت؛ زیرا تفاوت معنایی اضافه‌ها در جمله بهتر و دقیق‌تر مشخص می‌شود. در بررسی ساختاری صرفاً می‌توان به بیان اینکه این ترکیب ساختاری اضافی دارد بسنده کرد.

ویژگی‌های اضافهٔ اقترانی به این شرح است: این نوع اضافه دارای ویژگی اضافهٔ غیرتعلقی است. ازلحاظ مفهومی بسیار شبیه ترکیب وصفی است اما فاقد ویژگی‌های صفت است. زیرساخت تشبیهی را که اساس اضافهٔ استعاری است ندارد؛ بهتر است مقایسه‌ای بین اضافهٔ اقترانی و استعاری صورت نگیرد. شباهت این دو اضافه صرفاً در ساختار هسته+ـِ+ وابسته است. غرض اصلی در اضافهٔ اقترانی ترکیب مضاف و مضاف‌الیه است و مضاف یا مضاف‌الیه به‌تنهایی مدنظر نیست.

منابع

ارژنگ، غلامرضا (۱۳۷۴) *دستور زبان فارسی امروز*. تهران: قطره.

افراشی، آزیتا (۱۳۸۸) *ساخت زبان فارسی*. تهران: سمت.

انوری، حسن و حسن احمدی گیوی (۱۳۸۷) *دستور زبان فارسی ۲*. چاپ چهارم. ویرایش سوم. تهران: فاطمی.

باطنی، محمدرضا (۱۳۸۰) *توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی*. چاپ دوازدهم. تهران: امیرکبیر.

ثروت، منصور (۱۳۷۹) *فرهنگ کنایات*. چاپ سوم. تهران: سخن.

خیام‌پور، عبدالرسول (۱۳۷۵) *دستور زبان فارسی*. چاپ دهم. تهران: کتابفروشی تهران.

رادمنش، محمد (۱۳۷۸) *نحو برای دانشجو*. چاپ پنجم. مشهد: به‌نشر.

رامپوری، غیاث‌الدین (۱۳۷۵) *غیاث‌اللغات*. منصور ثروت. چاپ دوم. تهران: امیرکبیر.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1394.23.78.11.0]
[DOI: 10.18869/acadpub.jpll.23.78.101]

شریعت، محمدجواد (۱۳۷۵) *دستور زبان فارسی*. چاپ هفتم. تهران: اساطیر.

ـــــ (۱۳۷۹) *دستور سادهٔ زبان فارسی*. چاپ دوم. تهران: اساطیر.

شفیعی، محمود (۱۳۷۷) *شاهنامه و دستور*. چاپ دوم. تهران: دانشگاه تهران.

غلامعلی‌زاده، خسرو (۱۳۷۷) *ساخت زبان فارسی*. چاپ دوم. تهران: احیاء کتاب.

فرشیدورد، خسرو (۱۳۸۸) *دستور مفصل امروز*. چاپ سوم. تهران: سخن.

قریب، عبدالعظیم و دیگران (۱۳۷۸) *دستور زبان فارسی (پنج استاد)*. به‌اهتمام جهانگیر منصوری. چاپ چهارم. تهران: ناهید.

گلفام، ارسلان (۱۳۸۹) *اصول دستور زبان*. چاپ سوم. تهران: سمت.

لازار، ژیلبر (۱۳۸۹) *دستور زبان فارسی معاصر*. ترجمهٔ مهستی بحرینی. توضیحات و حواشی هرمز میلانیان. چاپ دوم. تهران: هرمس.

ماهوتیان، شهرزاد (۱۳۹۰) *دستور زبان از دیدگاه رده‌شناسی*. ترجمهٔ مهدی سمائی. چاپ ششم. تهران: مرکز.

معین، محمد (۱۳۷۰) *کتاب اضافه*. چاپ پنجم. تهران: امیرکبیر.

مشکوه‌الدینی، مهدی (۱۳۸۴) *دستور زبان فارسی* (واژگان و پیوندهای ساختی). تهران: سمت.

نوبهار، مهرانگیز (۱۳۸۹) *دستور کاربردی زبان فارسی*. ویراست دوم. تهران: رهنما.

وحیدیان کامیار، تقی و غلامرضا عمرانی (۱۳۸۱) *دستور زبان فارسی۱*. چاپ سوم. تهران: سمت.

وفایی، عباسعلی (۱۳۹۰) *دستور کاربردی متن ادبی*. تهران: سخن.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1394.23.78.11.0]

[DOI: 10.18869/acadpub.jpll.23.78.101]